



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۵۳	تاریخ	۱۴۰۳/۱۰/۰۳
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	نوع اول: استدلال به روایات				
عنوان ۵	روایت اول: روایت عبدالله بن جعفر حمیری				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور درس گذشته

بحث ما در روایتی بود که عبدالله بن جعفر حمیری آن را روایت کرده بود. روایتی که در محضر اباعمر و عثمان بن سعید عمری، نقل شده و ایشان نیز صحت آن را تأیید کرده است. راوی می گوید: ما با احمد بن اسحاق که او نیز از بزرگان اصحاب ائمه اطهار و از بزرگان اصحاب امام عسکری علیه السلام و امام هادی علیه السلام است، نزد ابوعمر و بودیم. البته از قرائن معلوم است که، خانه، خانه احمد بن اسحاق بوده و ابوعمر و در آنجا حاضر شده است. عبدالله بن جعفر حمیری نیز که در آنجا حضور داشته است، دیده است که این فرصت مناسبی است تا از این وکیل خاص امام زمان علیه السلام بپرسند: آیا با حضرت از نزدیک ملاقاتی داشته و خود حضرت را دیده است یا خیر.

عبدالله بن جعفر حمیری از همین احمد بن اسحاق که در مجلس حاضر بوده نقل می کند. می گوید: من از احمد بن اسحاق روایت می کنم که احمد بن اسحاق از امام هادی علیه السلام روایت می کند که امام هادی علیه السلام در حق شما - یعنی در حق عثمان بن سعید - چنین فرمود:

«الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ»

عمری (عثمان بن سعید) مورد اعتماد من است، هر چه از طرف من به تو برساند، از طرف من می رساند، و هر چه از طرف من به تو بگوید، از طرف من می گوید. پس به او گوش کن و اطاعت کن، زیرا او مورد اعتماد و امین است.

سپس، عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن اسحاق نقل می کند که همین عبارت را از امام حسن عسکری علیه السلام درباره عثمان بن سعید و فرزندش شنیده است:

«الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَذْبَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ»^۱؛

عمری و پسرش مورد اعتماد هستند، پس هرچه از جانب من به تو برسانند، از طرف من می‌رسانند، و هرچه از طرف من به تو بگویند، از طرف من می‌گویند. پس به آن دو گوش کن و از آن دو اطاعت کن زیرا آنان دو مورد اعتماد و امین هستند.

این دو روایت در حضور احمد بن اسحاق، به عثمان بن سعید عمری گفته می‌شود. عثمان بن سعید هم، همان‌طور که در روایت آمده است، سجده شکر می‌کند و گریه می‌کند که این چنین مورد اعتماد این دو امام بزرگوار است. سپس عبدالله بن جعفر می‌گوید: این قول این دو امامی است که درباره تو گفته‌اند. سپس از او می‌پرسند: آیا خلف (امام عصر علیه السلام) را دیده‌ای؟ می‌گوید: «بله من حضرت را زیارت کردم». شاهد ما در این روایت، این دو مقطع است.

بررسی سند روایت

این روایت از نظر سند، تقریباً قطعی‌السند است؛ گرچه خبر واحد است؛ یعنی می‌توان ادعا کرد که این خبر، برای اثبات حجیت خبر واحد کافی است و نیازی به ضمیمه کردن اخبار دیگر نیست تا به تواتر اجمالی برسد؛ چرا که این خبر را عبدالله بن جعفر حمیری از احمد بن اسحاق نقل می‌کند و دو واسطه بیشتر ندارد و این دو واسطه، هر دو از اوثق ثقات اصحاب ائمه اطهار علیهم السلام هستند؛ یعنی کذب در حق آن‌ها محتمل نیست. علاوه بر این، این روایت در حضور عثمان بن سعید که وکیل خاص حضرت بوده گفته می‌شود و او هم آن را تأیید می‌کند. احمد بن اسحاق نیز روایت عبدالله بن جعفر را تأیید می‌کند؛ در واقع، با توجه به این تأیید، این روایت یک واسطه بیشتر ندارد؛ فقط احمد بن اسحاق و این واسطه هم مورد تأیید نائب خاص امام و وکیل خاص حضرت است. از این رو از لحاظ سند، این سند احتمال کذب ندارد؛ همچنین احتمال خطا نیز ندارد؛ زیرا اگر بگوییم عبدالله بن جعفر حمیری خطا کرده، به این دلیل که در حضور احمد بن اسحاق بوده و او هم تأیید می‌کند و می‌گوید این روایت درست است، این احتمال منتفی می‌شود. اگر بگوییم این خطا از ناحیه احمد بن اسحاق است، او در حضور عثمان بن سعید عمری بوده و او تخطئه نکرده است؛ بلکه به سجده افتاده و گریسته است. این عمل ایشان، دال بر تصدیق روایت است. بنابراین، سند این روایت کالقطعی است، اگر نگوییم قطعی است.

لذا، این روایت فی‌نفسها، اگر دلالتش تام شود، چون سندش کالقطعی است، به تنهایی می‌تواند دلیل بر حجیت خبر باشد و گفته نمی‌شود که اینجا دور لازم می‌آید؛ چرا که این خبر، خبر کالقطعی است و ما با این خبر کالقطعی یا خبر قطعی، حجیت سایر اخبار ثقاتی که قطعی نیستند و محتمل‌الخلاف‌اند را اثبات می‌کنیم. بنابراین، از ناحیه سند هیچ خدشه‌ای در این روایت وارد نمی‌شود؛ بلکه این از آن روایاتی است که سندش همان‌طوری که گفته شد، کالقطعی است.

بررسی دلالت روایت

مدعای ما این است که این روایت بر حجیت خبر ثقه بما هو ثقه دلالت می‌کند. در این روایت دو مقطع وجود دارد و به هر دو مقطع می‌شود استدلال کرد. این دو مقطع، یکدیگر را تأیید می‌کنند. مقطع اول، «الْعَمْرِيُّ ثَقِيٌّ فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِع فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ» است و مقطع دوم، «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَ لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ». ابتدا مقطع اول را بحث می‌کنیم و بعد به مقطع دوم می‌پردازیم.

استدلال به مقطع اول

تقریب استدلال به مقطع اول این روایت را در چهار بند بیان می‌کنیم:

بند اول: عبارت «فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ»، ظهور در تعلیل دارد، یعنی گویا چنین گفته است: «إِنَّ الْعَمْرِيَّ ثَقَّةٌ مَأْمُونٌ فَتَجِبُ طَاعَتُهُ وَ قَبُولُ قَوْلِهِ» که وجوب اطاعت، متفرع بر ثقه بودن اوست؛ یعنی چون ثقه است، اطاعتش واجب است و قولش پذیرفته می‌شود. ما در این استدلال، به «يَجِبُ قَبُولُ قَوْلِهِ» می‌پردازیم و «تَجِبُ طَاعَتُهُ»، مطلب دیگری است که در بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه به آن استناد خواهیم کرد.

تعلیل «فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ»، باعث می‌شود که از روایت یک صغری و یک کبری استفاده شود. کبری این است: «مَنْ كَانَ ثَقَّةً وَمَأْمُونًا يُقْبَلُ قَوْلُهُ»؛ هر کس مورد اعتماد و امین باشد، قولش پذیرفته است. صغری این است: «فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ». در واقع این روایت، مضمون یک قیاس شکل اول است که چنین است: «هَذَا ثَقَّةٌ مَأْمُونٌ وَ كُلُّ مَنْ كَانَ ثَقَّةً مَأْمُونًا يُقْبَلُ قَوْلُهُ وَ هَذَا [ای العمری] يُقْبَلُ قَوْلُهُ».

بند دوم: در روایت نگفته است: «فَإِنَّهُ ثَقَّةٌ مَأْمُونٌ»، بلکه فرموده است: «فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ»؛ الف و لام دارد. گاهی در زبان فارسی نیز هنگامی که می‌خواهیم بگوییم فردی در فن یا کاری کامل و ماهر است. مثلاً می‌گوییم: «مجتهد، این آقا است»، «مهندس، این است»، یا «پزشک می‌خواهی، این است»؛ یعنی آن پزشک کامل و ماهر که پزشکی درست و حسابی است، این فرد است. این الف و لامی که در زبان عرب به کار می‌رود، همین معنی را می‌رساند؛ یعنی معنای کمال معهود را می‌رساند؛ گویا در بین متکلم و سامع، یک همچین معنایی وجود دارد که قول ثقه مأمون، پذیرفته می‌شود. متکلم می‌گوید آن ثقه‌ای که مد نظر توست، آن ثقه‌ای که ثقه تمام عیار است، این شخص است: «فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ».

[در پاسخ به پرسش یکی از شاگردان:] در اینکه چرا چرا این الف و لام، معنای کمال را می‌رساند، باید گفت دلیل آن این است که الف و لام در اینجا، الف و لام عهد جنسی است؛ یعنی، مراد، جنس معناست. گاهی نیز، از کلمه «کل» استفاده می‌شود. به عنوان مثال، در روایتی آمده است: «الْفَقِيْهُ كُلُّ الْفَقِيْهِ مَنْ لَمْ يُقَيِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ»^۱؛ حال اگر فرموده بود: «الْفَقِيْهِ مَنْ لَمْ يُقَيِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ»، باز هم همین معنا را افاده می‌کرد؛ اما «کل الفقیه» تأکید بر این معناست. گویی تصریحی بر این مفهوم آمده است. منتها، در اینجا، این معنا که در الف و لام مستتر است، به وسیله «کل» تصریح شده است. «الْفَقِيْهِ كُلُّ الْفَقِيْهِ»، یعنی، فقیه کامل؛ به اصطلاح، گویی تمام فقیه در این شخص خلاصه شده است. در عبارت «فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ»

نیز چنین است؛ یعنی، گویا گفته می شود که هر چه وثاقت هست، در این شخص وجود دارد. هر نوع وثاقتی که مورد نظر است، در اینجا یافت می شود.

بند سوم: وثاقت نسبت به هر چیزی که داده می شود، به حسب آن چیز است؛ مثلاً اگر گفتند: «إنه طيبٌ ثقةٌ»؛ یعنی در طبابت مورد اعتماد است. ممکن است این طبیب، فقیه یا مُخبر ثقه ای نباشد؛ اما در طبابت ثقه است. اگر گفتند یک نجار یا درودگری ثقه است، یعنی در کار نجاری قابل اعتماد است. اگر گفتند یک بنایی ثقه است، یعنی در کار بنایی قابل اعتماد است. حالا در این روایت که گفته شده ثقه، چند حیثیت در آن آمده است. یکی حیثیت روایت است؛ زیرا می فرماید «فَاسْمَعْ لَهُ» یا می فرماید: «فَمَا أَذَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي»؛ دیگری فتوا است؛ زیرا «فَمَا أَذَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي» اعم از روایت و فتواست و «مَا أَذَى عَنِّي حَسّاً أَوْ حَدَساً»، هر دو را شامل می شود؛ چه «أَذَى عَنِّي رَوَايَةً» یا «أَذَى عَنِّي فَتْوَاً». فتوا هم نوعی نقل از امام است؛ اما نقل حدسی است و بر مبنای تفکر و نظر است؛ برخلاف نقل حسی روایت که صرفاً شنیده شدن است.

علاوه بر این در «أَطْع»، اطاعت در حکم را هم می فهماند؛ یعنی تنها اینکه اگر عمری، روایتی نقل کرد بپذیر و اگر فتوایی داد قبول کن؛ بلکه اگر حکمی صادر کرد، این حکم بر تو نافذ است. لذا بر ولایت او هم دلالت می کند؛ یعنی حتی بر ولایت ثقه مأمون نیز دلالت می کند.

وثاقت در هر چیزی به حسب همان چیز است، در راوی وثاقتش، این است که به طور معمول خطا نکند و دروغ نگوید؛ یعنی ضابط است و حافظه قوی است. مراد از عدم خطا، عدم خطا در نقل است؛ نه در سلوک و رفتار. در نقل او، احتمال خطا منتفی است. همچنین؛ دروغ هم نمی گوید. بنابراین، از این ناحیه، هم حجیت خبر ثقه را می رساند، هم حجیت فتوای مجتهد را. وثاقت در مجتهد، این است قدرت استنباط و توانایی استنباط حکم از دلیل را داشته باشد و این طور نباشد که در استنباطش مرتکب خطای زیاد شود. بنابراین این روایت، هم حجیت روایت را می رساند هم حجیت فتوا را؛ به اضافه اینکه، این مطلب مربوط به فقه سیاسی است که علاوه بر آن، حجیت حکم فقیه را هم می رساند که می فرماید: «أَطْع».

خداوند در آیات سوره شعرا، از قول تعدادی از پیامبران، چنین نقل می کند: «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۱. انبیا به قومشان می گفتند من فرستاده امین هستم؛ یعنی امین بر وحی و فرمایش خدا هستم. امین بودن یعنی هم خوب حفظ می کنم، هم خوب ادا می کنم. در اینجا نیز که می فرماید: «فَإِنَّهُ لَثِقَّةُ الْمَأْمُونِ»، امانت در فتوا هم همین است؛ یعنی هم خوب می فهمد و هم آنچه که فهمیده را خوب ادا می کند. امین در روایت نیز همین است.

خلاصه اینکه ثقه در هر چیزی، به حسب همان چیز است. بنابراین، ثقه در روایت یعنی باید مأمون از خطا باشد و احتمال خطایش ملغاً باشد و اعتنایی به احتمال خطای او نشود و اهل کذب هم نباشد.

بند چهارم: از آنچه گفتیم استفاده می کنیم که فقره اول از این روایت، بر حجیت خبر ثقه دلالت دارد؛ زیرا مثل این است که بگوید: «الثقة يقبل قوله» با این بیانی که مطرح شد. در نتیجه این روایت اثبات می کند که اگر ثقه ای که مأمون است، یعنی اهل کذب نیست، اعتماد داریم که دروغ نمی گوید، اعتماد به حافظه اش هم داریم و می گوییم ثقه است، قول او پذیرفته می شود.

و صلَّى الله على محمد وآله الطاهرين